



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق (رضوان الله تعالى عليه) در بخش چهارم که مربوط به احکام نکاح است، اول مسائل عیوب باعث فسخ را ذکر می‌کنند، بعد به تدریج به فروع دیگری می‌رسند؛ نظیر مسئله «تدلیس»، نظیر مسئله «مهر» و مانند آن. جریان «تدلیس» را ایشان جداگانه ذکر می‌کنند، جریان «مهر» را جداگانه ذکر می‌کنند. در همین بحث مقصد اول را که گذرانند، بعد به مقصد ثانی می‌رسند که «احکام عیوب» است و بعد به مقصد ثالث می‌رسند که «تدلیس» هست؛ کاملاً مرز تدلیس در نکاح و عیوب در نکاح را از هم جدا می‌کنند.^۱ دو سه نکته است که امروز چون روز چهارشنبه است اینها را عرض کنیم، بعد به مناسبت شهادت حضرت هم یک مطالبی را عرض کنیم. این دو سه نکته را بعضی از آقایان تذکر دادند.

اول مربوط به جریان «علی بن ابی حمزه بطائنی»^۲ است و دوم همین «صحيحه حلبی»^۳ است که به آن استدلال شده است. مستحضرید «علی بن ابی حمزه بطائنی» - که خدا کسی را گرفتار به سوء عاقبت نکند! - مبتلا شد به وقف؛ یعنی از اصحاب امام کاظم (سلام الله علیه) بود قائل به امامت او بود و مسائل مالی را از طرف حضرت به عهده داشت، بعد هم پس از شهادت حضرت، نوبت به امام رضا (سلام الله علیه) رسید، اگر اعتراف می‌کرد که امام

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۲۵.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۹ و ۲۱۳.

هشتم وجود مبارک علی بن موسی (علیهما السلام) است، باید این وجوهات را به آنجا پردازد. ایشان قائل به وقف شد؛ یعنی واقفی شد و در تعبیرات هست که واقفی «کالکلاب الممطورة»^۱.

این «علی بن ابی حمزه» روایات فراوانی داشت. می‌گویند ۵۴۵ روایت از مجموعه روایاتی که ایشان در این چند کتاب نقل کرده است، از «علی بن ابی حمزه بطائنی» بجا مانده است. ایشان هم عنوان «أحدهما» دارد، هم عنوان «أبی عبدالله علیه السلام» دارد، هم عنوان «أبی الحسن علیه السلام» دارد که «أبی الحسن» مطلق وجود مبارک امام کاظم است، هم «أبی ابراهیم» دارد که باز وجود مبارک امام کاظم است، هم «أبی الحسن الرضا» دارد که در زمان وقف از او نقل می‌کند؛ روایات را از او نقل می‌کند، ولی به امامت او اقرار ندارد. درست است که این بزرگان مثل «ابن ابی عمیر» و مانند او از هر کسی نقل نمی‌کنند؛ اما تا روشن شود که او چه وقت واقفی شد و چه وقت عقیده‌اش برگشت؟ این زمانش روشن نیست. حالا مسلّم است آن وقتی که «ابن ابی عمیر» و مانند او از او نقل کردند، این برای قبل از ظهور وقف بود یا او واقفی بود و دیگران نمی‌دانستند و از او نقل می‌کردند؟ درست است که قبلش بزرگانی هستند که از او نقل می‌کنند که از غیر ثقات نقل نمی‌کنند؛ اما آیا روشن شد که او چه وقت به وقف گرایش پیدا کرد؟ آن وقت برای اینها روشن شده بود یا بعدها روشن شد؟ این می‌شود اطراف علم اجمالی. در اطراف علم اجمالی تا ما کاری نکنیم که منحل شود به یک علم تفصیلی و شک بدئی، این کار مشکل است.

مطلب دیگر اینکه آن بزرگانی که در راوی عدالت را شرط می‌دانند نه وثاقت را، از لحظه گرایش او به وقف همه این روایات بعدی او از اعتبار می‌افتد. پس ممکن است که عدالت را معتبر بدانند نه وثاقت را، باز همین می‌شود از اطراف علم اجمالی. یک کار دقیقی می‌خواهد آن فرمایش مرحوم شیخ بهایی و مانند او که گوشه‌ای از

۱. وسائل الشیعة، ج ۳۰، ص ۲۰۴.

مشکل را حل می‌کند؛ ولی تا این علم اجمالی به یک علم تفصیلی و شک بدئی یا به دو علم تفصیلی منحل نشود، ما مشکل علم اجمالی را داریم.

البته آن جایی که «یداً بید» فقهای بزرگ به آن عمل کردند، می‌شود این اماره‌ای باشد به اینکه برای «قبل الوقف» است؛ یا نه، وثاقت معتبر است نه عدالت؛ نظیر اینکه درباره فطحی و اینها گفتند: «خُذُوا مَا رَوَاهُ وَ دَعُوا مَا رَأَوْا»^۱ این تا به یک علم تفصیلی و یک شک بدئی، یا به دو علم تفصیلی منحل نشود، این مشکل هست. اما در این جا چون غالب بزرگان به آن عمل کردند در خصوص مورد، می‌شود به روایت «علی بن ابی حمزه بطائنی» عمل کرد.

غرض این است که بعضی از روایاتی که همین «علی بن ابی حمزه» نقل کرد، از امام رضایی است که امامت او را قبول ندارد.

مطلب دیگر درباره اینکه این «صحیحہ حلبی» که دارد: «إِنَّمَا يُرَدُّ»، این از قبیل «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهُورٍ»^۲ است که دو بحث فقهی در آن هست که این مستثنا مطلق است یا مستثمانه؟ در «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهُورٍ»، آن مستثمانه که یقیناً اطلاق ندارد که نماز نیست مگر به این؛ یعنی همین که طهور شد نماز هست ولو ارکان را نداشته باشد، این را که نمی‌خواهد بگوید. «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهُورٍ» اطلاق ندارد نسبت به مستثمانه که چه سایر ارکان و شرائط و اجزاء باشد، چه نباشد همین که وضو گرفتی صلات شما درست است! این را که نمی‌خواهد بگوید؛ یعنی مستثمانه که اطلاق ندارد. حالا اطلاق در مستثناست، طهور «بأی وجه کان» به چه طهارتی باشد، آیا این از این قبیل است؟ یا اصلاً

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۵۴۲.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۳.

هیچ ارتباطی بین «صحیحہ حلبی» و «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهُورٍ» نیست؟ برای اینکه دوتا «صحیحہ حلبی» است: در یک «صحیحہ حلبی» آن جمله قبلی ثابت شد، یک جمله جداگانه‌ای است که راوی آن اولی که تمام شد درباره دومی می‌گوید: «و قال»، ملاحظه فرمایید! «صحیحہ حلبی» در وسائل، جلد ۲۱، صفحه ۲۰۹، باب یک از ابواب «عیوب و تدلیس»، روایت ششم، مرحوم صدوق به اسنادش «عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: فِي الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ إِلَى قَوْمٍ فَإِذَا امْرَأَتُهُ عَوْرَاءُ وَلَمْ يَبِينُوا لَهُ»؛ او یک چشمش مشکل دید داشت، به این شوهر نگفتند. «قَالَ لَا تُرَدُّ»، «لا ترد یعنی لا ترد!» یک جمله مستقله‌ایی است که وارد شده است؛ یعنی این‌جا دیگر جایی برای رد نیست؛ این تمام شد. «وَقَالَ إِنَّمَا»؛ یعنی حدیث دیگری است، اگر این حدیث را یک هفته بعد می‌گفت همین اثر را داشت، حالا در همان مجلس یک فرمایش دیگری فرمود؛ این چه ارتباطی دارد با «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهُورٍ»؟ «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهُورٍ» یک جمله است، این دو حدیث است و وقتی دو حدیث شد از سنخ «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهُورٍ» نیست. «قَالَ لَا تُرَدُّ» تمام شد، «وَقَالَ»، جمله دیگری است. «وَقَالَ إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالْجُنُونِ وَالْعَقْلِ».

مطلب دیگر این است که دو «صحیحہ» است و هر دو از «حلبی» است؛ یکی مرحوم صدوق نقل کرده است، یکی هم روایت ده این باب است که مرحوم شیخ طوسی نقل کرد. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ» که در آن روز که خوانده می‌شد به عرضتان رسید که این «علی بن اسماعیل» مشترک است باید با راوی و مروی‌ عنه تشخیص بدهند که این آقایان تشخیص دادند و از او به «صحیحہ» یاد کردند. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ». سند، سندی دیگر است و آن سؤال در آن نیست. فرمود: «إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالْجُنُونِ وَالْعَقْلِ»، ندارد «فی حدیث». این یک حدیث مستقلی است و یک

قاعده کلی است. این «إِنَّمَا، إِنَّمَا» یک قواعد کلی است؛ نظیر قانون اساسی که به برکت اهل بیت رسیده و از آن فروع فراوانی را استفاده می‌کنند. این هرگز از سنخ «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهْرٍ» نیست، دو جمله نیست، یک جمله است، «فی حدیث» هم نیست. دیگر احتمال «یَرُدُّ» نیست، چون «فی حدیث» نیست، فعل مجهول است؛ منتها حصرش به وسیله ادله دیگر حصرش نسبی است نه نفسی، این می‌شود جزء عیوب مشترک؛ یعنی هم مرد می‌تواند در اثر جنون زن فسخ کند، هم زن. پس راهی که مرحوم صاحب جواهر و سایر بزرگان از این جهت طی کردند، این می‌تواند تام باشد.^۱

اما دو نکته دیگری که بعضی از آقایان دیگر تذکر دادند، این است که مرحوم صاحب جواهر نسبت به کشف اللثام که فرمایش ایشان را رد کردند و فرمودند چون دخول شد، تمام مهر را باید بدهد.^۲ آیا نظر کشف اللثام این است؟ چون کشف اللثام خواست بگوید به اینکه او دخول نشده و تمام مهر را باید بدهد.^۳ اگر نظر کشف اللثام این باشد که عقد مملک تمام مهر است، اولاً؛ یعنی زن با این عقد مالک تمام مهر می‌شود. اگر چنانچه حادثه‌ای رخ نداد، طلاق پیش نیامد، تمام مهر برای زن است؛ چه از هم با مرگ جدا بشوند و چه از هم با فسخ جدا شوند؛ ولی اگر با طلاق از هم جدا شوند قبل از آمیزش، نصف مهر را زن باید برگرداند، این یک مبنا؛ مبنای دیگر در مهر آن است که عقد، مملک نصف مهر است نه تمام مهر، نیمی دیگر را با آمیزش مالک می‌شود. اگر فتوای فاضل هندی این باشد که تمام مهر را با عقد مالک می‌شود و چون طلاق اتفاق نیفتاد و فسخ رخ داد، ولو آمیزش نشده باشد تمام مهر را زن می‌طلبد؛ آن وقت شما صاحب جواهر چه اشکالی دارید بر کشف اللثام؟! شما می‌گویید

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۰، ص ۳۲۴.

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۰، ص ۳۲۴.

۳. کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج ۷، ص ۳۶۱ و ۳۶۲.

تمام مهر را چون داده است معلوم می‌شود که آمیزش شده و وقتی که آمیزش شده، معلوم می‌شود به اینکه این عیب نیست، برای اینکه این می‌تواند آمیزش کند. ما می‌گوییم آمیزش نشده، تمام مهر را باید بپردازد، چون عقد مملک تمام مهر است، در صورت طلاق قبل از آمیزش نصف مهر برمی‌گردد؛ این جا طلاق نبود بلکه فسخ بود، جا برای برگرداندن نیست، تمام مهر را هم دارد، آمیزشی هم نشده است. در آن مسئله که آیا عقد مملک تمام است یا نه؟ در باب مهر - به خواست خدا - خواهد آمد، آن جا هشت ده مسئله جداست که ذکر می‌کنند؛ اما در این جا مخالف با خود روایات مسئله است، در روایات دارد چون آمیزش شده است تمام مهر را باید بدهد، پس معلوم می‌شود عیب نیست. آن یک فرضی است که در خارج از این مقام ما ممکن است راه داشته باشد؛ اما در مقام ما این فرض کردند که این آمیزش شده است و چون آمیزش شده است باید تمام مهر را بپردازد. در دو روایت است که تصریح شده به آمیزش، چون آمیزش شده است باید تمام مهر را بپردازد؛ بنابراین عیبی در کار نیست، تا ما بگوییم خود این خصاء «فی نفسه» عیب باشد.

در دو روایت تصریح شده به اینکه چون آمیزش شده است؛ نه چون «أَمَنْتَ»، نه چون «لَذَّتْ»، چون آمیزش شده است باید این را بپردازد. در باب سیزده، صفحه ۲۲۷، در روایت سوم از مرحوم صدوق «بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ قَالَ: بَعَثْتُ بِمَسْأَلَةٍ مَعَ ابْنِ أَعْيَنَ»، خدمت حضرت؛ «قُلْتُ سَلُّهُ عَنْ خَصِيٍّ دَلَّسَ نَفْسَهُ لِمَرْأَةٍ وَدَخَلَ بِهَا فَوَجَدَتْهُ خَصِيًّا»؛ او آمیزش شد ولی زن فهمید این مرد خواجه است؛ یعنی آن «اثبیین» یا مسلول است یا مرضوض، او فهمید. «قَالَ يُفَرِّقُ بَيْنَهُمَا وَيُوجَعُ ظَهْرُهُ»؛ برای اینکه تدلیس کرده و حکم تکلیفی را انجام نداده، «وَيَكُونُ لَهَا الْمَهْرُ لِدُخُولِهِ عَلَيْهَا».^۴ برهان اقامه کرده، فرمود چون آمیزش کرد مهر برای اوست.

در حدیث پنج صفحه ۲۲۸ «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ خَصِيٍّ دَلَسَ نَفْسَهُ لِمَرْأَةٍ، مَا عَلَيْهِ؟» فرمود چون خلاف شرع کرده، گناه کرده، او باید تعزیر شود. «يُوجَعُ ظَهْرُهُ وَ يُفَرَّقُ بَيْنَهُمَا وَ عَلَيْهِ الْمَهْرُ كَامِلًا إِنْ دَخَلَ بِهَا». آن جا معلل است این جا مشروع؛ پس نمی شود گفت که خود عقد «بما أنه عقد» مملک تمام مهر است، چه آمیزش بشود چه نشود. «وَ إِنْ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا فَعَلَيْهِ نِصْفُ الْمَهْرِ».^۵ این جا که سخن از طلاق نیست.

پس این بیانی که بخواهیم از مرحوم فاضل هندی صاحب کشف اللثام دفاع کنیم، این تام نیست.

می ماند مطلب سومی که بعضی آقایان سؤال کردند که آیا تدلیس و عیب اینها «عام من وجه» اند یا نه؟ اینها گاهی با هم جمع می شوند، گاهی نه؛ اما دو چیز یعنی دو چیز هستند، هیچ ارتباطی بین عیب و تدلیس نیست؛ گاهی دوتا سبب، گاهی چهارتا سبب. در خیارات هم همین طور است؛ خیار عیب با خیار تدلیس هیچ ارتباطی با هم ندارند؛ گاهی باهم اند، گاهی بی هم اند. این خیارات؛ «خیار مجلس»، «شرط الخیار» و «خیار تخلف شرط» و «خیار عیب» و «خیار حیوان» و «خیار تدلیس»، گاهی پنج شش تا خیار در یکجا جمع اند، و فایده اجتماع خیارات هم این است که اگر یکی را اسقاط کرد یا روی یکی معامله کرد، بقیه خیارات سرجایشان محفوظ هستند. حالا اگر یک وقتی یک گوسفندی بود نابینا، یک چشمش نمی دید یا هر دو چشمش نمی دید، کور بود بالاخره، این خیار عیب هست، گذشته از خیار حیوان. خرید و فروش حیوان در «ثلاثة ایام»، خیار حیوان خاص خودش را دارد؛ اما چون یک چشمش کور است، این خیار عیب هم دارد. اگر تصریه شد این «شاة مصراة» خیار تدلیس هم دارد. اگر زنی سرش بی مو بود، چون در روایات ما ائمه فرمودند: «فَإِنَّ الشَّعْرَ أَحَدُ الْجَمَالَيْنِ»، بنای

عرف را حساب کردند فرمودند به اینکه نزاع عرف این است. به هر حال موی سر نظیر چهره «أحد الجمالین» است؛ لذا اگر کسی موی سر دیگری را بتراشد، باید دیه پردازد؛ معصیت کرده و دیه هم دارد. این طور نیست که نظیر موی صورت باشد. موی سر را که بتراشد باید دیه پردازد. حالا اگر زنی تاس بود، بی مو بود، این عیب است و اگر تدلیس کرد، خود را بامو نشان داد، این هم عیب است هم تدلیس؛ نظیر اینکه آن شاتی که یک چشمش نمی بیند و آن را تصریه کرده؛ یعنی دو روز پستانش را کاری نداشته، این پستانش پُر از شیر شد و فروشنده تدلیساً فهماند که این همیشه این قدر شیر می دهد! این هم خیار عیب دارد هم خیار تدلیس.

غرض این است که مرز تدلیس از مرز عیب کاملاً جداست؛ اما تدلیس در عیب نه فسخ جدید می آورد، نه خیار جدید می آورد، هیچ اثر وضعی ندارد؛ منتها چون خلاف شرع کرده است «یوضع ظهره»، چهارتا تازیانه می خورد. اما حکم وضعی؛ یعنی خیار بیاورد یا سبب فسخ شود، نه در نکاح چنین اثری دارد، نه در مسئله بیع. این سه نکته ای بود که بعضی از آقایان تذکر دادند که حل شد.

حالا چون روز چهارشنبه است و در آستانه شهادت امام کاظم (صلوات الله و سلامه علیه) هستیم، هم به پیشگاه ولی عصر (ارواحنا فداه) تعزیت عرض می کنیم، هم بیانات نورانی وجود مبارک امام کاظم (سلام الله علیه) باید مطرح شود. مستحضرید که این تعطیلات یک بخشی از آن باید به روزه و عزاداری، یک بخش هم به امام شناسی و فرمایشات اینها که به تعطیل نگذرد که آدم روز تعطیل برود فقط یک قدری اشک بریزد؛ هم اشک بریزد و هم فرمایشات اینها را معنا کند.

در شب بیست و هفتم رجب - که در پیش داریم - یک دعای مخصوصی است که - إن شاء الله - آن را حتماً می‌خواهیم. آن‌جا خدا را سوگند می‌دهیم به تجلّی اعظم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالتَّجَلِّيِ الْأَعْظَمِ»؛ سرّ آن این است که کل خلقت طبق بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) آنطوری که در نهج البلاغه آمده است فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّيِ لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ»؛ کل خلقت آینه اوصاف الهی است، خلقت جز تجلّی چیز دیگری نیست. بعضی از امور یک تجلّی خاص دارند؛ نظیر آنچه که نسبت به قرآن آمده است که «لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَ لَكِنَّهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»؛^۶ خدا در قرآن یک تجلّی خاص دارد. کل صحنه هستی امکانی تجلّی خداست برابر آن خطبه؛ اما در خصوص قرآن، یک تجلّی خاص دارد: «لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَ لَكِنَّهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»؛ یعنی قرآن را باید دید. مسئله خواندن قرآن، یک؛ فهمیدن مفاهیم آن، دو؛ اینها آن کار مهم نیست، باید متکلم را در کلامش دید. درباره وجود مبارک حضرت رسول(صلی الله علیه و آله و سلّم) که «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»^۸ از آن حضرت در ساختار خلقت موجودی برتر نیست. خود حضرت امیر(سلام الله علیه) آنطوری که مرحوم مجلسی(رضوان الله تعالی علیه) نقل می‌کند، دارد: «مَا لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي»^۹؛ از من بزرگ‌تر خدا نیافرید. همه موجودات آیات الهی‌اند. این - معاذالله - از باب «تزکیه مرء»^{۱۰} نیست، دارد حق نعمت الهی را ادا می‌کند، فرمود: «مَا لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي». اگر یک کسی هست به نام وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلّم)، خود قرآن فرمود: تو به منزله

۶. البلد الأمين و الدرع الحصین، النص، ص ۱۸۳.

۷. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۸۹، ص ۱۰۷.

۸. سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

۹. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۳، ص ۹۸.

۱۰. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، نامه ۲۸.

جان او هستی. این مسئله «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»^{۱۱} (سلام الله علیهما)، اوایل انسان خیال می‌کرد به اینکه چون وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) نوه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و دین آن حضرت به وسیله کربلا زنده شده است، این تعبیر متقابل آمده: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ». بعد شما می‌بینید که این روایت درباره امام مجتبی (سلام الله علیه) هم هست: «حَسَنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْهُ»^{۱۲}. بعد می‌بینید درباره حضرت امیر (سلام الله علیه) هم هست: «عَلِيٌّ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ عَلِيٍّ»^{۱۳}. اگر بیش از آن نباشد کمتر از آن نیست آنچه که درباره حضرت امیر (سلام الله علیه) آمده است. آدم نباید تعجب کند، اوایل ممکن است یک مقداری به زحمت بیافتد که توجیه کند؛ اما وقتی به آیه «مباهله» که می‌رسیم کل مسئله حل می‌شود: ﴿وَ اَنْفُسَنَا وَ اَنْفُسَكُمْ﴾^{۱۴}. کل این بخش از بحث‌ها را همین جمله مباهله حل می‌کند: ﴿وَ اَنْفُسَنَا وَ اَنْفُسَكُمْ﴾. پس «عَلِيٌّ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ عَلِيٍّ»، «حَسَنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْهُ»، «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ».

در جریان «مَا لِلَّهِ آيَةُ اَكْبَرُ مِنِّي»، این اکبر نسبت به مادون وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است. پس دعای شب بیست و هفتم رجب که خدا را قسم می‌دهیم به تجلّی اعظم که آن نبوت و رسالت وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است. روز ۲۷ رجب روزی بود که وجود مبارک امام کاظم (سلام الله علیه) را با وضع اسفباری به طرف زندان می‌بردند؛ ۲۵ رجب سال بعد، جنازه مطهر او را از زندان بیرون آوردند. این جمله‌هایی که در دعای روز ۲۷ رجب هست و وجود مبارک امام کاظم (سلام الله علیه) هنگام اعزام به زندان این را می‌خواند، بخشی از اینها در صدر دعای «ابوحمره ثمالی» در سحرهای ماه مبارک رمضان هست. در آغاز

۱۱. کامل الزیارات، ص ۵۲.

۱۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۳، ص ۳۰۶.

۱۳. الأمالی (للصدوق)، النص، ص ۹.

۱۴. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

دعای «ابوحمزہ ثمالی» که از وجود مبارک امام سجاد (سلام الله علیه) هست، این است که حضرت عرض می‌کند:

«أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ»؛ کسی بخواهد اهل سیر و سلوک بشود راه دور نیست، چرا؟ گرچه «لَأَنَّكَ» ندارد، این تعبیرات بعدی علت همین مدّعی قبلی است: «وَأَنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجُبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ»^{۱۵} چون بین تو و بین بنده هیچ چیزی فاصله نیست. این را هم همین امام کاظم (سلام الله علیه) نقل کرده که «لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ احْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ وَاسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتُور»^{۱۶} یعنی بین خدا و زید، خود زید حجاب است، کسی دیگر حجاب نیست. بعدها هم آن میرهمام تبریزی این سخن را گفته،^{۱۷} هم جناب حافظ که «تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز»^{۱۸} این سرایندگان بنام ما چه آن سراینده تبریزی، چه این سراینده شیرازی، هر دو از این حدیث نورانی استفاده کردند. فرمود: «لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ»؛ یعنی بین زید و خدا، خود زید است. این خودبینی هم مشکل ماست. اگر بعدها گفتند: «یک نکته‌ات بگویم، خود را مبین که رستی همین است»^{۱۹} تمام مشکلاتمان همین «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ»^{۲۰} است، غروری که داریم؛ مال من! من باید بالا بنشینم! اسم مرا باید ببرند! این طور باید ببرند! چرا اول اسم نبردید! همین بازی‌ها! همین زباله‌ها مشکل آدم است. این همه علوم از اهل بیت ریخته است و آدم به دنبال زباله بگردد، اتلاف عمر است. اتلاف عمر که شنیدید حقیقت شرعیه ندارد، همین است.

۱۵. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۵۸۳.

۱۶. التوحید (للصدوق)، ص ۱۷۹.

۱۷. دیوان اشعار صائب تبریزی، غزل شماره ۱۷۶.

۱۸. دیوان حافظ، غزل ۲۶۶؛ «میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست *** تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز».

۱۹. دیوان حافظ، غزل ۴۳۴.

۲۰. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۹.

دعای شب بیست و هفتم یک قدری بیشتر از این است، اما دعای روز بیست و هفتم خیلی مفصل نیست. آنجا دارد که «أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ»، «کذا و کذا» و حجابی بین تو و بین خلق نیست و من می‌دانم: «وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ زَادَ الرَّاحِلِ إِلَيْكَ عَزْمُ إِرَادَةِ يَخْتَارُكَ بِهَا»^{۲۱} خدایا برای من مسلّم است! به هر حال مسافر یک زادی می‌خواهد. در قرآن آمده است که ﴿تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾^{۲۲} من می‌دانم بهترین زاد و بهترین توشه این است که مسافر تو را بخواند: «وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ زَادَ الرَّاحِلِ إِلَيْكَ عَزْمُ إِرَادَةِ يَخْتَارُكَ بِهَا»، بگویم تو و تو زاد من هستی. حالا ادب می‌کنند کلمه «راحله» را بکار نمی‌برند. آنها که یک قدری تفصیلاً بحث می‌کنند، می‌گویند تقوا زاد است و محبت راحله. این تعبیر به «راحله» چون مسافر به هر حال یک مرکبی می‌خواهد یک توشه‌ای می‌خواهد، ادب می‌کنند نام راحله را نمی‌برند؛ وگرنه سخن از خوردن نیست، سخن از سوار شدن هم نیست. عرض کرد من می‌دانم بهترین زاد این سفر خواستن توست و تو را می‌خواهم، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و دارم می‌روم. بعد هم سال بعد جنازه مطهرش از زندان بیرون آمد. حالا ببینید با جنازه حضرت چه کردند؟ امان از این عوام و امان از عوام‌فریبی و امان از عوام‌زدگی! همین «سندی بن شاهک»، دیگران که در زندان بغداد بودند حاضر نشدند حضرت را مسموم کنند، او حاضر شد. بعد وقتی که زهر اثر کرد، آمد خدمت حضرت گفت به اینکه ما یک لباس و جامه خوبی به عنوان کفن تهیه کردیم اجازه می‌دهید شما را با آن کفن کنیم؟ همین سندی! که بگوید ما موسی بن جعفر را با کفنی که خودمان داشتیم کفن کردیم. حضرت هم که باخبر است، فرمود: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ حَجُّ صُرُورَتِنَا وَ مُهُورُ نِسَائِنَا وَ أَكْفَانُنَا مِنْ طُهُورِ أَمْوَالِنَا»^{۲۳} «و عندی کفنی» ما یک خاندانی هستیم که صروره ما که می‌روند مکه لازم را انجام می‌دهند

۲۱. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۱، ص ۱۶۲.

۲۲. سوره بقره، آیه ۱۹۷.

۲۳. تحف العقول، النص، ص ۴۱۲.

مال طیب و طاهر خودشان است، مهریه همسرانشان مال طیب و طاهر خودشان است، کفن مرده‌هایشان مال طیب و طاهر خودشان است، من خودم کفن دارم، کسی هم می‌آید و مرا کفن می‌کند ما نیازی به کفن شما نداریم. یک کسی امام زمانش را به این وضع شهید می‌کند، بعد برای اینکه چهارتا عوام‌فریبی بکند می‌گوید که مثلاً ما کفن می‌دهیم؛ حضرت هم فرمود نه! این است که به ما گفتند می‌خواهید شهر زندگی کنی، باش! می‌خواهی روستا زندگی کنی، باش! یا خودت محقق باش، یا یک محقق دین‌شناس و دین‌باور در آن‌جا باشد. اگر بخواهی در ده زندگی کنی یا بخواهی شهر زندگی کنی، از این جهت فرق نمی‌کند. اگر یک محقق دین‌شناس، یک روحانی دین‌شناس و دین‌باور در آن‌جا نیست، آن‌جا زندگی نکن! این دستور رسمی است. حالا دستورات آب و هوا و اینها را هم دادند؛ این بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) که «لَا تَطِيبُ السُّكْنَى إِلَّا بِثَلَاثِ الْهَوَاءِ الطَّيِّبِ وَالْمَاءِ الْغَزِيرِ الْعَذْبِ وَالْأَرْضِ الْخَوَّارَةِ»^۱ اینها را دستور دادند، اینها سرچایش محفوظ است. اما فرمود هر جایی می‌خواهی زندگی کنی یا خودت محقق باش، یا یک روحانی دین‌شناس و دین‌باور در آن‌جا باشد که دست تو را بگیرد؛ وگرنه این هست. و این در زمان و زمین خاص خلاصه نشده است، در هر جایی این خطر هست و اگر - خدای ناکرده - ما مواظب این نظام، مواظب وحدت این نظام، مواظب دشمن دورنی و بیرونی نباشیم، ممکن است مشمول عنایت وجود مبارک امام کاظم و سایر ائمه (علیهم السلام) نباشیم. امیدواریم همه شما و همه مسلمان‌ها و اصل نظام مشمول دعای خیر ولیّ عصر باشید.

«و الحمد لله رب العالمین»